

# کتاب دانیال - شماره هفتاد و دو

پیوند پیامبرانه: از دوپاره شدن اسرائیل باستان تا پایان ایالات متحده

Jeff Pippenger

2024-02-05

گواهی شورش یربعام همچنین تاریخ تقسیم اسرائیل باستان به دو ملت است. پادشاهی شمالی که از ده سبط تشکیل شده بود «اسرائیل»، و گاه «افرایم» نامیده می‌شد و پادشاهی جنوبی «یهودا» نام داشت. در زمان حزقیال، پادشاهی اسرائیل سالیان درازی بود که به دو پادشاهی تقسیم شده بود، و در فصل سی و هفتم، به حزقیال نبوتی داده شد که بیان می‌کرد دو پادشاهی بار دیگر یک ملت خواهند شد. آن نبوت در آغاز تاریخ وحش زمین (ایالات متحده) تحقق یافت، و برای آخرین بار در پایان ایالات متحده به انجام می‌رسد، زیرا عیسی همواره پایان چیزی را با آغاز آن به تصویر می‌کشد.

شورش یربعام در زمانی که اسرائیل به دو پادشاهی تقسیم شد، نمایانگر شورش در آغاز ایالات متحده و نیز در پایان آن است. شورش در آغاز و پایان ایالات متحده، شامل پیوستن دو پادشاهی است. باب هجدهم مکاشفه، چنان‌که در این مقالات بارها از نوشته‌های خواهر وایت نقل شده، نمایانگر دو فراخوان به کلیساست. دو قومی که در هنگام بحران قانون یکشنبه به هم می‌پیوندند عبارت‌اند از یکصد و چهل و چهار هزار نفر، و گله دیگری خدا که هنوز در بابل هستند.

دو ملت که در تاریخ میلریتی به هم پیوستند، یهودا و افرایم بودند. آنها زمانی به هم پیوستند که خشم‌های جداگانه علیه آن دو پادشاهی به ترتیب در 1798 و سپس در 1844 پایان یافت. واژه «moreover» در باب سی و هفتم حزقیال به ما امکان می‌دهد از درستی این کاربرد مطمئن باشیم. واژه «moreover» یعنی قرار دادن پیام پس از «moreover» بر پیامی که پیش از این واژه آمده است.

کلام خداوند بار دیگر به من رسید و فرمود: «و نیز، تو ای پسر انسان، یک چوب بردار و بر آن بنویس: برای یهودا و برای بنی‌اسرائیل، همراهانش. سپس چوب دیگری بردار و بر آن بنویس: برای یوسف، یعنی چوب افرایم، و برای تمامی خاندان اسرائیل، همراهانش. و آنها را یکی با دیگری به یک چوب پیوند بده تا یک شوند؛ و در دست تو یکی خواهند شد.» حزقیال ۱۵:۳۷-۱۷.

حزقیال هنگام گفتن «علاوه بر این»، اصل نبوی تکرار و بسط را به کار می‌گیرد. او باید دو چوب بردارد، یکی برای یهودا و دیگری برای افرایم، و نبوتی را که با آن دو چوب تصویر شده است برداشته و آن را بر روی نبوت قبلی بگذارد. تصویر نبوی قبلی از آیه یک آغاز شد، زمانی که حزقیال به دره‌ای از استخوان‌های خشکیده مردگان برده شد.

دست خداوند بر من بود و مرا در روح خداوند بیرون برد و در میان دره‌ای که پر از استخوان بود نشانید، و مرا گرداگرد از کنار آنها گذرانید؛ و اینک، در آن دره باز، بسیار بسیار بودند؛ و اینک، بسیار خشک بودند. و به من گفت: ای پسر انسان، آیا این استخوان‌ها می‌توانند زنده شوند؟ پاسخ دادم: ای خداوند خدا، تو می‌دانی. بار دیگر به من گفت: بر این استخوان‌ها نبوت کن و به آنها بگو: ای استخوان‌های خشک، کلام خداوند را بشنوید. خداوند خدا بدین‌سان به این استخوان‌ها می‌گوید: اینک، من روحی در شما درخواهم آورد و زنده خواهید شد؛ و بر شما زردپی‌ها خواهم نهاد، و بر شما گوشت خواهم رویانید، و شما را با پوست خواهم پوشانید، و در شما روح خواهم نهاد، و زنده خواهید شد؛ و خواهید دانست که من خداوندم. پس چنان‌که به من فرمان داده شد نبوت کردم؛ و چون نبوت می‌کردم، صدایی پدید آمد و اینک لرزشی، و استخوان‌ها گرد هم آمدند، هر استخوان نزد استخوان خویش. و چون نگرستم، اینک زردپی‌ها و گوشت بر آنها برآمد، و پوست رویشان را

پوشاند؛ اما در ایشان روحی نبود. آنگاه به من گفت: بر باد نبوت کن، نبوت کن، ای پسر انسان، و به باد بگو: خداوند خدا چنین می‌گوید: ای روح، از چهار باد بیا و بر این کشتگان بوز تا زنده شوند. پس چنان که مرا فرمان داد نبوت کردم، و روح در ایشان درآمد، و زنده شدند و بر پاهای خود ایستادند، لشکری بس عظیم. آنگاه به من گفت: ای پسر انسان، این استخوان‌ها تمامی خاندان اسرائیل اند؛ اینک می‌گویند: استخوان‌هایمان خشکیده است و امیدمان بر باد رفته؛ ما یکسره منقطع شده‌ایم. از این رو نبوت کن و به آنان بگو: خداوند خدا چنین می‌گوید: ای قوم من، اینک قبرهای شما را خواهیم گشود و شما را از قبرهایتان برخواهم آورد و شما را به سرزمین اسرائیل درخواهم آورد. و هنگامی که، ای قوم من، قبرهای شما را گشودم و شما را از قبرهایتان برآوردم، خواهید دانست که من خداوندم؛ و روح خود را در شما خواهم نهاد و زنده خواهید شد، و شما را در سرزمین خودتان جای خواهم داد؛ آنگاه خواهید دانست که من، خداوند، این را گفته‌ام و به انجام رسانده‌ام، می‌گوید خداوند. حزقیال 14-37:1.

از همان ابتدای این مقالات، نشان داده‌ایم که دره استخوان‌های مرده نمایانگر قوم خدا در روزهای آخر است و اینکه پیام چهار باد که باعث می‌شود آنان همچون لشکری نیرومند بر پا بایستند، همان پیام فریاد نیمه‌شب است که اسلام وای سوم را شناسایی می‌کند. خواهر وایت استخوان‌ها را قوم خدا می‌داند.

قلم را کنار می‌گذارم و جانم را در دعا برمی‌افرازم تا خداوند بر قوم از ایمان برگشته خود، که همچون استخوان‌های خشک‌اند، بدمد تا زنده شوند. بولتن کنفرانس عمومی، ۴ فوریه ۱۸۹۳.

ما در مقالات پیشین نشان داده‌ایم که پیام نبوی‌ای که تاریخ ۱۸ ژوئیه ۲۰۲۰ را مشخص می‌کرد، نادرست بود و آن اعلام کاذب، فرا رسیدن نخستین ناامیدی و دوره درنگ را در مثل ده باکره نشان داد. گرچه اعلام زمان در دوره میلریتی موجه بود، پس از ۱۸۴۴ دیگر هرگز نباید پیام دیگری بر تعیین زمان استوار می‌شد. هنگامی که فیوچر فور آمریکا اعلام ۱۸ ژوئیه ۲۰۲۰ را کرد، آنان به دوره‌ای بازگشتند که اعلام زمان پذیرفتنی بود و با این کار گناه کردند، و در خیابان شهر بزرگ مکاشفه باب یازدهم کشته شدند. در حالی که در خیابان مرده بودند، سپس لازم بود دوباره زنده شوند، همان‌گونه که دو شاهد پس از سه روز و نیم زنده شدند.

استخوان‌های خشک نیاز دارند که روح‌القدس خدا بر آن‌ها بدمد تا همچون رستاخیزی از مردگان به حرکت درآیند. مدرسه آموزش کتاب مقدس، ۱ دسامبر ۱۹۰۳.

در مقالات پیشین نشان داده‌ایم که پیام چهار باد که دو شاهد را زنده می‌کند، همان پیام اسلام وای سوم است و اینکه این پیام، پیام فریاد نیمه‌شب ایام آخر است. حزقیال می‌گوید: «علاوه بر این»، و بدین‌سان تصریح می‌کند که در دوره‌ای از تاریخ که اعلام فریاد نیمه‌شب را به تصویر می‌کشد، دو چوب—یکی نماینده افرایم و دیگری نماینده یهودا—باید به هم پیوسته و یک قوم شوند. مثل ده باکره در ایام آخر «مو به مو» همان‌گونه که در تاریخ میلریتی تحقق یافت، تحقق می‌یابد. در دوره‌ای که فریاد نیمه‌شب در تاریخ میلریتی محقق شد، و نیز در تحقق ایام آخر، «دو چوب» به هم پیوستند و خواهند پیوست.

آن دو چوب نمایانگر پادشاهی‌های شمالی (افرایم) و جنوبی (یهودا) اسرائیل باستان بودند. همچنین نشان داده‌ایم که ایلیا نماد ویلیام میلر بود و اینکه در طول سه سال و نیم خشکسالی، ایلیا نزد بیوه‌زن صرفت رفته بود.

و کلام خداوند به او رسید که: برخیز و به صرفت، که از آن صیدون است، برو و در آنجا ساکن شو، زیرا اینک زنی بیوه را در آنجا فرمان داده‌ام که از تو نگهداری کند. پس برخاست و به صرفت رفت. و چون به دروازه شهر رسید، اینک زنی بیوه آنجا مشغول گردآوری چوب بود. او را صدا زد و گفت:

خواهش می‌کنم، اندکی آب در ظرفی برایم بیاور تا بنوشم. و چون می‌رفت تا بیاورد، او را صدا زد و گفت: تمنا دارم لقمه‌ای نان نیز در دستت برایم بیاور. زن گفت: به حیات خداوند، خدای تو، که نزد من قرص نانی نیست؛ تنها مَشْتی آرد در خمره و اندکی روغن در سبو دارم. و اینک دو تکه چوب جمع می‌کنم تا بروم و آن را برای خود و پسرم آماده کنم، تا آن را بخوریم و سپس بمیریم. ایلیا به او گفت: مترس؛ برو و چنان که گفתי بکن، اما نخست از آن برای من قرص نانی کوچک بساز و نزد من بیاور، و پس از آن برای خود و پسرت بساز. زیرا خداوند، خدای اسرائیل، چنین می‌فرماید: خمره آرد خالی نخواهد شد و سیوی روغن نیز تمام نخواهد شد، تا روزی که خداوند بر زمین باران بباراند. پس او رفت و مطابق سخن ایلیا عمل کرد، و او و ایلیا و اهل خانه‌اش روزهای بسیار خوردند. اول پادشاهان ۱۷:۸-۱۵.

«روزهای بسیار» در این عبارت همان سه سال و نیمی است که آخاب در پی ایلیا بود و نماد هزار و دویست و شصت سال جفای پاپی بود. درباره «روزهای بسیار» جفای پاپی، عیسی فرمود:

و اگر آن روزها کوتاه نمی‌شد، هیچ انسانی نجات نمی‌یافت؛ اما به خاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد. متی ۲۴:۲۲.

خواهر وایت مستقیماً بیان عیسی درباره «آن روزها» را به‌عنوان دوره آزار و اذیت پاپی شناسایی می‌کند.

آزار و اذیت کلیسا در سراسر دوره ۱۲۶۰ ساله ادامه نیافت. خدا از سر رحمت نسبت به قوم خود، زمان آزمایش آتشین آنان را کوتاه کرد. نجات‌دهنده در پیشگویی «مصیبت عظیم»ی که بر کلیسا خواهد آمد، گفت: «اگر آن روزها کوتاه نمی‌شد، هیچ بشری نجات نمی‌یافت؛ اما به خاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد.» متی ۲۴:۲۲. به‌واسطه تأثیر اصلاح دینی، آزار و اذیت پیش از سال ۱۷۹۸ به پایان رسید. جدال عظیم، ۲۶۶، ۲۶۷.

آن "روزهای بسیار" که ایلیا به‌وسیله آن بیوه تأمین می‌شد، نیز همان "روزهای بسیار" جفای پاپی مشخص‌شده از سوی دانیال بودند.

و خردمندان در میان قوم بسیاری را تعلیم خواهند داد؛ لیکن ایشان به شمشیر و آتش، به اسیری و به غارت، روزهای بسیار خواهند افتاد. و چون بیفتند، کمکی اندک به ایشان خواهد رسید؛ اما بسیاری با تملق به ایشان خواهند پیوست. و بعضی از خردمندان نیز خواهند افتاد تا ایشان را بیازمایند و پاک سازند و سفید کنند، تا زمان آخر؛ زیرا که هنوز زمانی معین است. دانیال ۱۱:۳۳-۳۵.

«زمان پایان»، که در آیات همان «زمان معین» نیز هست، سال ۱۷۹۸ بود و پایان آزار و شکنجه پاپی را رقم زد؛ چنان‌که به‌صورت نمادین در زمان ایلیا نزد بیوه‌زن صرفه نشان داده شده بود. در آن روایت، آن بیوه‌زن که نمایانگر کلیسای بی‌همسر بود، به‌عنوان کلیسای در بیابان در فصل دوازدهم کتاب مکاشفه معرفی شده بود. او دو چوب جمع می‌کرد؛ نه یک چوب و نه ده چوب، بلکه دو چوب. حزقیال می‌بایست دو چوب بردارد—یکی برای پادشاهی شمالی اسرائیل و دیگری برای پادشاهی جنوبی اسرائیل—و آن‌ها را به هم بپیوندد تا یک چوب شوند. آن دو پادشاهی هر دو به مدت ۲۵۲۰ سال پراکنده بودند، اما وعده خدا این بود که آنان را گرد خواهد آورد. آن زن همان دو چوبی را که قرار بود به هم پیوسته شوند جمع می‌کرد، و این کار را «تا روزی که خداوند بر زمین باران بفرستد» انجام می‌داد.

روزی که خداوند «باران» فرستاد، مشخص‌کننده فریاد نیمه‌شب تاریخ جنبش میلر بود که در ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ به پایان رسید، زمانی که فرستاده عهد ناگهان به معبدی آمد که او از سال ۱۷۹۸ (پایان نخستین غضب) تا ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ (پایان آخرین غضب) برپا کرده بود. در آن دوره زمانی، پیام فریاد نیمه‌شب که

در تمثیل حزقیال از دره استخوان‌ها نمایانده شده بود، تحقق یافت، هنگامی که دو چوب پادشاهی‌های شمالی و جنوبی به هم پیوستند تا یک ملت با یک پادشاه شکل گیرد؛ زیرا در ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴، مسیح در حضور پدر آمد و پادشاهی دریافت کرد.

آمدن مسیح به‌عنوان کاهن اعظم ما به قدس‌الاقداص، برای تطهیر قدس، که در دانیال ۸:۱۴ بیان شده است؛ آمدن پسر انسان نزد قدیم‌الایام، چنان‌که در دانیال ۷:۱۳ ارائه شده است؛ و آمدن خداوند به هیکل خود، که ملاکی آن را پیشگویی کرده است، همگی توصیف یک رویداد واحد؛ و این همچنین با آمدن داماد به عروسی، که مسیح آن را در مثل ده باکره در متی ۲۵ توصیف کرده است، نشان داده شده است. مناقشه عظیم، ۴۲۶.

مسیح در ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴، همان‌گونه که در کتاب دانیال مشخص شده است، پادشاهی دریافت کرد.

در رؤیاهای شب دیدم، و اینک کسی مانند پسر انسان با ابرهای آسمان می‌آمد و نزد قدیم‌الایام رسید و او را به حضور وی آوردند. و به او فرمانروایی و جلال و پادشاهی داده شد تا همه قوم‌ها و امت‌ها و زبان‌ها او را خدمت کنند؛ فرمانروایی او فرمانروایی جاودانی است که هرگز زوال نخواهد یافت و پادشاهی او هرگز نابود نخواهد شد. دانیال ۷:۱۳، ۱۴.

هنگامی که دو چوب حزقیال به هم پیوسته شوند، یک پادشاه بر آنان خواهد بود.

و داود، بنده من، پادشاه ایشان خواهد بود؛ و همگی یک شبان خواهند داشت؛ نیز در احکام من سلوک خواهند نمود و فرایض مرا نگاه خواهند داشت و آنها را به‌جا خواهند آورد. و در زمینی که به یعقوب، بنده من، داده‌ام و پدران شما در آن ساکن بوده‌اند، ساکن خواهند شد؛ و در آن ساکن خواهند بود، خود ایشان و فرزندانشان و فرزندان فرزندانشان، تا ابد؛ و داود، بنده من، تا ابد سرور ایشان خواهد بود. حزقیال ۳۷:۲۴، ۲۵.

همه پیامبران با یکدیگر هم‌داستان‌اند و پادشاه داود همان مسیح است که در ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ به حضور پدر آمد و پادشاهی‌ای را دریافت کرد که از دو چوب اسرائیل (پادشاهی شمالی) و یهودا (پادشاهی جنوبی) گردآوری شده بود. پراکندگی آن دو پادشاهی در طول چهل‌وشش سال، از ۱۷۹۸ تا ۱۸۴۴، پایان یافت، زیرا مسیح هیکلی را که ویران و پایمال شده بود برپا کرد. و چون هیکل را برپا کرد، آنگاه ناگهان به هیکل خویش آمد، به‌عنوان فرستاده عهد، در تحقق باب سوم ملاکی. حزقیال نیز با این واقعیت موافق است، زیرا همه پیامبران با یکدیگر هم‌داستان‌اند.

و داوود بنده من بر ایشان پادشاه خواهد بود؛ و همه ایشان یک شبان خواهند داشت. در احکام من راه خواهند رفت و فرایض مرا نگاه خواهند داشت و به‌جا خواهند آورد. و در زمینی که به یعقوب، بنده‌ام، داده‌ام، همان‌جا که پدران شما ساکن بوده‌اند، ساکن خواهند شد؛ ایشان، و فرزندانشان، و فرزندان فرزندانشان تا ابد در آن خواهند زیست؛ و داوود، بنده من، تا ابد سرور ایشان خواهد بود. و نیز با ایشان عهدی از صلح خواهم بست؛ این عهدی جاودانی با ایشان خواهد بود. ایشان را استوار خواهم ساخت و بسپارشان خواهم کرد و مقدسگاه خود را تا ابد در میان ایشان خواهم نهاد. خیمه من نیز با ایشان خواهد بود؛ آری، من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. حزقیال ۳۷:۲۴-۲۷.

این مسیح است که معبد را بنا می‌کند.

و به او بگو: «خداوند لشکرها چنین می‌گوید: اینک آن مرد که نامش «شاخه» است؛ او از جای خود خواهد رویید و هیکل خداوند را بنا خواهد کرد. همان او هیکل خداوند را خواهد ساخت، و جلال را بر عهده خواهد داشت، و بر تخت خود خواهد نشست و سلطنت خواهد کرد؛ و بر تخت خود کاهن خواهد بود، و مشورت سلامتی میان هر دو برقرار خواهد بود.» و تاج‌ها برای هلم و طوبیاه و

یدایه و جن پسر صفنیا، به یادگار در هیکل خداوند خواهند بود. و آنان که دورند خواهند آمد و در هیکل خداوند بنا خواهند کرد؛ و خواهید دانست که خداوند لشکرها مرا نزد شما فرستاده است. و این واقع خواهد شد، اگر با دقت از صدای خداوند، خدای خود، اطاعت کنید. زکریا ۱۲:۱۴-۱۵.

مسیح همان «شاخه» است، و او تصریح کرد که اگر هیکل او را ویران کنند، آن را در سه روز برپا خواهد کرد؛ و یهودیان در پاسخ گفتند که ساختن این هیکل چهل و شش سال طول کشید.

آنگاه یهودیان پاسخ دادند و به او گفتند: چون این کارها را می‌کنی، چه نشانه‌ای به ما نشان می‌دهی؟ عیسی پاسخ داد و به ایشان گفت: این هیکل را ویران کنید، و من در سه روز آن را برپا خواهم کرد. آنگاه یهودیان گفتند: چهل و شش سال طول کشید تا این هیکل ساخته شود، و تو می‌خواهی آن را در سه روز برپا کنی؟ یوحنا ۲:۱۸-۲۰.

مسیح در آن فراز درباره بدن خود سخن می‌گفت، اما همه انبیا پیش از آنکه درباره روزهایی که خود در آنها می‌زیستند سخن بگویند، درباره ایام آخر سخن می‌گویند. قیام مسیح در روز سوم، نمایانگر رستاخیز استخوان‌های مرده در هنگام افاضه روح القدس در فریاد نیمه‌شب بود. آن بارانی که موضوع شهادت ایلیا است، در اوج رویارویی او با پیامبران بعل و عشتاروت ظاهر شد. آنگاه آشکار گردید که خدای ایلیا خدای حقیقی است، و نیز اینکه ایلیا پیامبر راستین است.

با بروز نخستین سرخوردگی، آشکار شد که پروتستان‌ها به پیامبران دروغین بدل شده‌اند، چنان‌که نمونه‌اش در پیامبران بعل و عشتاروت دیده می‌شود. آنگاه زمان تأخیر آغاز شد و به پیام فریاد نیمه‌شب انجامید که به آمدن ناگهانی مسیح به هیکل خویش منتهی شد. فریاد نیمه‌شب با پیام حزقیال نمایانده می‌شود که استخوان‌ها را برمی‌انگیزد تا به لشکری نیرومند بدل شوند. افزون بر این، در آن دوره (چهل و شش سال)، دو چوب می‌بایست به هم پیوسته شوند تا یک قوم، با یک پادشاه، پدید آید.

کلام خداوند بار دیگر بر من نازل شد و گفت: افزون بر این، ای پسر انسان، چوبی برای خود برگیر و بر آن بنویس: «برای یهودا و برای بنی‌اسرائیل، یاران او»؛ سپس چوبی دیگر برگیر و بر آن بنویس: «برای یوسف، چوب افرایم، و برای تمامی خاندان اسرائیل، یاران او». و آن دو را به یکدیگر ببیوند تا یک چوب شوند؛ و در دست تو یک خواهند شد. و چون فرزندان قوم تو با تو سخن گویند و بپرسند: «آیا به ما نشان نمی‌دهی مقصودت از این‌ها چیست؟» به ایشان بگو: خداوند خدا چنین می‌گوید: اینک، من چوب یوسف را که در دست افرایم است و قبایل اسرائیل، یاران او را گرفته، آن را با چوب یهودا، با او خواهم نهاد، و آنها را یک چوب خواهم ساخت، و در دست من یک خواهند بود. و چوب‌هایی که بر آنها می‌نویسی، در برابر چشمانشان در دست تو خواهد بود. و به ایشان بگو: خداوند خدا چنین می‌گوید: اینک، من بنی‌اسرائیل را از میان امت‌هایی که به آنجا رفته‌اند برمی‌گیرم و ایشان را از هر سو گرد می‌آورم و به سرزمین خودشان بازمی‌آورم. و ایشان را در آن زمین، بر کوه‌های اسرائیل، یک قوم خواهم ساخت؛ و یک پادشاه بر همگی ایشان پادشاه خواهد بود؛ و ایشان دیگر دو قوم نخواهند بود و هرگز دیگر به دو پادشاهی تقسیم نخواهند شد. و دیگر خود را با بت‌هایشان، یا با چیزهای نفرت‌انگیزشان، یا با هیچ‌یک از سرکشی‌هایشان آلوده نخواهند ساخت؛ بلکه ایشان را از همه جایگاه‌های سکونتشان که در آنها گناه کرده‌اند نجات خواهم داد و ایشان را پاک خواهم کرد؛ و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود. حزقیال ۳۷:۱۵-۳۳.

دو چوبی که آن بیوه‌زن پیش از یاران ایلیا، در هنگام فریاد نیمه‌شب، گرد می‌آورد، پادشاهی‌های شمالی و جنوبی اسرائیل بودند که پراکنده شده بودند و می‌بایست در ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴، زمانی که روز کفاره ضدمثالی آغاز شد، در یک قوم واحد گردآوری شوند؛ زیرا وعده این بود که در آن زمان خدا «ایشان را پاک خواهد کرد». این پاک‌سازی که نمایانگر دآوری تحقیقی است، از همان زمان آغاز شد. آن

گردآوری دو چوب باید به درستی فهمیده شود، زیرا خدا همواره پایان هر چیز را با آغاز آن نشان می‌دهد.

۱۸۴۴، پایان دو پادشاهی اسرائیل بود، زیرا آنان در آن زمان یک پادشاهی، یعنی اسرائیل روحانی، شده بودند و از آن پس فقط یک ملت بودند. آن تاریخ با تاریخ آغازین زمانی که آنان به دو ملت تبدیل شدند - که همان تاریخ شورش یربعام است - نشان داده شده بود.

تاریخ نظام جعلی پرستش یربعام باید در پایان پادشاهی او نیز به تصویر کشیده شود. شورش هارون در آغاز اسرائیل باستان و شورش یربعام در آغاز پادشاهی شمالی، نمایانگر شورش سال ۱۸۶۳ هستند؛ و ۱۸۶۳ تنها زمانی به روشنی فهمیده می‌شود که پایان پادشاهی یربعام - که با به هم پیوستن دو چوب دستی نمایانده می‌شود - نیز بر ۱۸۶۳ منطبق گردد. آن گاه است که ۱۸۶۳ به روشنی به منزله نسلی دیده می‌شود که تمثال غیرت را برافراشت.

ما این مطالعه را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.

اما نه تنها این تشبیه استخوان‌های خشک درباره جهان صدق می‌کند، بلکه درباره کسانی که از نوری عظیم بهره‌مند شده‌اند نیز صدق می‌کند؛ زیرا آنان نیز همچون اسکلت‌های دره‌اند. آنان صورت انسان و چارچوب تن را دارند؛ اما حیات روحانی ندارند. اما مثل، استخوان‌های خشک را تنها به هم پیوسته و در هیئت انسان رها نمی‌کند؛ زیرا صرف تناسب اندام و چهره کافی نیست. دم حیات باید بدن‌ها را زنده کند تا راست بایستند و به فعالیت درآیند. این استخوان‌ها نمایانگر خاندان اسرائیل‌اند، یعنی کلیسای خدا، و امید کلیسا تأثیر حیات بخش روح القدس است. خداوند باید بر استخوان‌های خشک بدمد تا زنده شوند.

روح خدا، با قدرت حیات بخش خود، باید در وجود هر انسان باشد تا هر عضله و رگ‌ویی روحانی به کار افتد. بدون روح القدس، بدون دم خدا، وجدان دچار کرحتی می‌شود و حیات روحانی از دست می‌رود. بسیاری که از حیات روحانی بی‌بهره‌اند، نامشان در دفاتر کلیسا ثبت است، اما در کتاب حیات بره نوشته نشده‌اند. ممکن است به کلیسا پیوسته باشند، اما با خداوند متحد نشده‌اند. شاید در انجام مجموعه‌ای از وظایف کوشا باشند و در نظر دیگران افراد زنده‌ای به شمار آیند؛ اما بسیاری از آنان در شمار کسانی‌اند که «نامی داری که زنده‌ای، و حال آنکه مرده‌ای».

اگر بازگشت حقیقی جان به سوی خدا نباشد؛ اگر دم حیات بخش خدا جان را به زندگی روحانی زنده نسازد؛ اگر مدعیان حقیقت به اصلی که از آسمان سرچشمه می‌گیرد برانگیخته نشوند، از آن تخم فسادناپذیری که زنده است و تا ابد باقی می‌ماند زاده نشده‌اند. اگر به پارسایی مسیح به عنوان تنها تکیه‌گاه خود اعتماد نکنند؛ اگر منش او را الگو نگیرند و در روح او عمل نکنند، عریان‌اند؛ ردای پارسایی او را در بر ندارند. چه بسیار که مردگان به جای زندگان شمرده می‌شوند؛ زیرا آنان که آنچه را نجات می‌نامند مطابق اندیشه‌های خود به عمل درمی‌آورند، خدا را در خود ندارند که در ایشان کار کند تا اراده کنند و عمل کنند برای خشنودی نیکوی او.

"نمونه روشن این طبقه، دره استخوان‌های خشک است که حزقیال در رؤیا دید." ریویو اند هرالد، ۱۷ ژانویه ۱۸۹۳.